



Representation of Identity in the Characterization of the Story of Wolf Golshiri and the wide Sargasso Sea by Jean Rhys

Sediqeh Pourmokhtar¹ 

1. Associate Prof., Faculty of Art, Shahed University, Tehran, Iran. E-mail: s.pourmokhtar@shahed.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received: 2024-01-18
Received in revised form:
2024-02-12
Accepted: 2024-02-23
Published online: 2024-03-19

Keywords:

Jean Rhys, Houshang Golshiri,
Identity, Post-colonialism,
Subject and Object

ABSTRACT

Purpose: One of the new areas of studying in the field of culture of developing countries is post-colonial studies, which deals with the relationship between culture and its elements. One of the important elements in this field is the issue of identity. On the one hand, the colonizer, with the idea that the colony lacks an independent identity, aims to create a new identity for the colony. Literary works as an important cultural tool play an important role in expressing and confronting these issues.

Methodology: With a post-colonial reading of the story "Wolf" by Houshang Golshiri and "Wide Sargasso Sea" by Jean Rhys, the present study deals with the efforts of the main characters in the story to preserve their identity. Akhtar and Antoinette, the two main characters of these stories, despite their differences, both have defended their identity. The current research deals with the efforts of these two characters with a descriptive-analytical method and a comparative approach and seeks to answer the question that what are the similarities and differences between the characters of these stories in the face of colonial factors and the issue of identity?

Findings: The research comes to the conclusion that although the characters face factors that intend to take their subject, they try to protect it with their own efforts. In other words, although various colonizers want to turn subjects into objects, they have not given up knowingly and are still trying to remain subjects.

Cite this article: Pourmokhtar, S (2024). Representation of Identity in the Characterization of the Story of Wolf Golshiri and the wide *Iranian Journal of Anthropological Research*, 13(25),239-254.
Doi: <http://10.22059/IJAR.2024.371298.459853>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <http://10.22059/IJAR.2024.371298.459853>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بازنمایی هویت در شخصیت‌پردازی داستان گرگ گلشیری و دریای پهناور سارگاسو جین رایس

صدیقه پورمختار^۱۱. استادیار گروه پژوهش هنر، دانشکده هنر، دانشگاه شاهد، تهران، ایران. رایانامه: s.pourmokhtar@shahed.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	هدف: یکی از حوزه‌های جدید مطالعاتی در زمینه‌ی فرهنگ کشورهای در حال توسعه، مطالعات پسااستعماری است که بر رابطه فرهنگ و عناصر آن می‌پردازد. یکی از عناصر مهم در این حوزه مسئله هویت است، از یک سو استعمارگر با این ایده که مستعمره فاقد یک هویت مستقل است، بنا دارد هویتی جدید برای مستعمره بسازد، مستعمره هم از سوی دیگر به دنبال هویت خویش است تا بتواند از زیر سلطه استعمار به درآید. آثار ادبی به مثابه یکی از ابزارهای مهم فرهنگی در بیان و نحوه مواجهه با این مسائل نقش مهمی ایفا می‌کنند. این مساله مهم، در فرهنگ‌های مختلف به طور مشابه مطرح است و همه‌ی انسان‌ها در دوره‌های مختلف به دنبال هویت خود بوده‌اند و در شرایط مختلف در تلاش برای حفظ آن هستند. این پژوهش با هدف شناخت بیشتر و عمیق‌تر مساله هویت در آثار ادبی در پی بررسی تلاش انسان‌ها برای حفظ هویت و چگونگی بازنمایی آن در آثار ادبی دو فرهنگ مختلف است.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۲۸	روش‌شناسی: پژوهش حاضر با خوانشی پسااستعماری از داستان «گرگ» اثر هوشنگ گلشیری و «دریای پهناور سارگاسو» اثر جین رایس به تلاش شخصیت‌های اصلی داستان برای حفظ هویت‌شان می‌پردازد. اختر و آنتوانت دو شخصیت اصلی این داستان-ها، با وجود تفاوت‌هایی که با هم دارند، اما هر دو از هویتشان دفاع کرده‌اند. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و رویکردی تطبیقی به تلاش این دو شخصیت می‌پردازد و در پی پاسخ به این پرسش‌ها است که وجوه شباهت و تفاوت شخصیت‌های این داستان‌ها در مواجهه با عوامل استعماری و مساله‌ی هویت کدامند؟ بازنمایی هویت در شخصیت‌پردازی دو داستان گرگ و دریای پهناور سارگاسو چگونه بوده است؟ کدامیک از این دو داستان در بازنمایی هویت از طریق شخصیت‌پردازی موفق‌تر بوده‌اند؟
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۱۱/۲۳	یافته‌ها: پژوهش به این نتیجه می‌رسد که هرچند شخصیت‌ها با عواملی مواجه می‌شوند که قصد گرفتن فاعلیت انسانی (سوژه) آنها را دارند اما با تلاش خود سعی در صیانت از آن دارند. به سخن دیگر هرچند عوامل مختلف استعمارگر می‌خواهند سوژه‌ها را به ایزه تبدیل کنند اما آنان با آگاهی، تسلیم نشده و همچنان کوشش می‌کنند تا سوژه (فاعل شناسا) باقی بمانند و هویت خود را حفظ کنند.
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۰۴	
تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۱۲/۲۹	
کلیدواژه‌ها: پسااستعمار، جین رایس، سوژه و ایزه، هوشنگ گلشیری، هویت.	

استناد: پورمختار، صدیقه. (۱۴۰۲). بازنمایی هویت در شخصیت‌پردازی داستان گرگ گلشیری و دریای پهناور سارگاسو جین رایس، پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران، ۱۳ (۲۵)، ۲۳۹-۲۵۴. Doi: <http://10.22059/IJAR.2024.371298.459853>



ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. © نویسندگان.

DOI: <http://10.22059/IJAR.2024.371298.459853>

مقدمه

مطالعات پسااستعماری^۱ به عنوان رویکرد نظری، با نگرشی انتقادی و با تأکید بر پیامدهای استعمار، به تحلیل گفتان استعماری می‌پردازد و در پی فهم موقعیت کنونی از طریق بازاندیشی و تحلیل انتقادی تاریخ گذشته است. در این حیطه‌ی مطالعاتی اصطلاحاتی به کار رفته است که متأثر از پسااختارگرایان است، از آن جمله می‌توان به هویت^۲، تمرکززدایی، دیگری^۳، زبان، کلان‌روایت‌ها^۴، فرودست^۵ و... اشاره کرد. از مفاهیم کلیدی در مطالعات پسااستعماری می‌توان به سوژه (فاعل شناسایی) و ابژه (متعلق شناسایی) و رابطه‌ی آنها با یکدیگر اشاره کرد. سوژه در فلسفه موجودی دارای آگاهی ذاتی یا تشخص منحصر به فرد است که ابژه را مشاهده می‌کند. سوژه مشاهده کننده و ابژه مشاهده شونده است. ابژه در ادبیات پسااستعمار در تلاش است که خود را از درجه دوم بودن رها کرده و به هویت خود برسد. به عبارت دیگر ابژه می‌کوشد بتواند به سوژه بودن نزدیک شود و در این راه باید بهای سنگینی را بپردازد که گاهی حتی با از دست دادن جان آنها تمام می‌شود. اما همین تلاش برای دست یافتن به هویت خود است که کار آنها را ارزشمند می‌کند. این پژوهش با توجه به نگاه مکتب ادبیات تطبیقی امریکایی به تطبیق دو اثر ادبی گرگ اثر هوشنگ گلشیری و دریای بزرگ سارگاسو اثر جین رایس می‌پردازد. در این روش زیبایی شناسی و توجه به نقد و تحلیل مستقیم و بدون تکیه بر پس زمینه‌های تاریخی آثار را بررسی می‌کند. همچنین مبانی نظری این پژوهش را دیدگاه‌های پسااستعماری تشکیل داده است. هویت مساله‌ای متعلق به همه‌ی انسان‌هاست و مختص یک ملت و یا سرزمین نیست. ادبیات و هنر نیز از مهمترین شاخه‌هایی هستند که می‌توانند چنین مفاهیمی را از طریق تصویرهای تاثیرگذار بازنمایی کنند. از این رو نحوه‌ی بازنمایی یک مساله مشترک انسانی در قالبی مشترک (داستان)، در زمانی که خلق آثار تقریباً نزدیک به هم بوده‌اند می‌تواند اهمیت این مساله را نشان دهد.

داستان کوتاه گرگ نخستین بار در مجموعه‌ی داستان نمازخانه‌ی کوچک من در سال ۱۳۵۴ به چاپ رسید و نشر نیلوفر این داستان را در مجموعه داستان نیمه‌ی تاریک ماه به چاپ رساند. این داستان روایت زنی به نام اختر را نقل می‌کند که به همراه همسرش که پزشک دهکده است در روستای دورافتاده زندگی می‌کنند. روال زندگی آنها با پیدا شدن گرگی بزرگ و عجیب تحت تاثیر قرار می‌گیرد. زمان و مکان داستان مشخص نیست و راوی داستان هم بی‌نام است. با بارش برف سنگین در روستا در اطراف خانه پزشک و همسرش اختر که در بهداری روستا و نزدیک قبرستان است، گرگی پیدا می‌شود و با شنیدن زوزه‌های آن اختر به پشت پنجره می‌رود و به بیابان خیره می‌شود. این روند ادامه می‌یابد و پزشک قصد دارد که گرگ را به دام بباندازد اما موفق نمی‌شود. این موضوع ترس پزشک را بیشتر می‌کند و از ژاندارم‌ها می‌خواهد در خانه او کشیک دهد. حضور گرگ و نگرانی پزشک باعث می‌شود که همسرش را با خود ببرد. اما در راه چون برف زیاد است ماشین هم ظاهراً خراب شده است. اختر و دکتر گرگ را در کنار جاده می‌بینند که به آنها خیره شده است. دکتر می‌ترسد که از ماشین پیاده شود و برف پاکن را درست کند اما اختر پیاده شده و به سوی گرگ می‌رود و ناپدید می‌شود و تنها کیفی از او برجا می‌ماند. روز بعد پزشک بیهوش پیدا می‌شود و بعد از به هوش آمدنش سراغ همسرش را می‌گیرد و اهالی می‌فهمند که همسرش هم با او بوده است.

1 Postcolonial Studies

2 Identity

3 Other

4 Subaltern

5 Meta-Narratives

جین رایس (۱۸۹۰-۱۹۷۹) در *دریای پهناور سارگاسو* (۱۹۶۶) داستان زنی به نام آنتوانت را روایت می‌کند که در کارائیب به دنیا آمده و با یک نجیب زاده انگلیسی ازدواج می‌کند. در طول ماه عسل دانیل برادر آنتوانت، به روچستر هشدار می‌دهد که خانواده‌ی آنها و همچنین خواهرش بیماری روانی دارند. آنها به انگلستان باز می‌گردند و روچستر نام آنتوانت را به برتا تغییر می‌دهد. آنتوانت (برتا) با دیدن لندن و چهره‌ی تیره و خاکستری آن در مقابل سرسبزی‌های کارائیب شوکه می‌شود درحالی‌که روچستر فکر می‌کند برتا بیمار روانی است؛ بنابراین او را در اتاق زیر شیروانی نگه می‌دارد، یا به تعبیری دیگر زندانی می‌کند و برتا تنها همسرش و یک پیشخدمت به نام گریس را می‌بیند. از زمانی هم که روچستر با معلم خصوصی‌شان جین ایر ملاقات می‌کند آنتوانت (برتا) کمتر همسرش را می‌بیند. در انتهای داستان آنتوانت (برتا) خانه‌ی روچستر را به آتش کشیده و خودش هم می‌سوزد و روچستر هم در اثر سوختگی بینایی‌اش را از دست می‌دهد.

پیشینه‌ی پژوهش

در ارتباط با هوشنگ گلشیری و جین رایس پژوهش‌های متعددی صورت پذیرفته است، در این پژوهش با توجه به موضوع تنها به پیشینه‌هایی پرداخته شده است، که به دو داستان این پژوهش اشاره دارد. درباره‌ی داستان «گرگ»، مقاله‌ی علمی پژوهشی با عنوان «شخصیت‌پردازی در داستان کوتاه گرگ از هوشنگ گلشیری» (۱۳۹۱) معتقد است که گلشیری به امکانات تازه‌ای در داستان‌نویسی پی‌برد و در ردیف نویسندگان داستان نو قرار گرفت که بیشتر داستان‌هایش حول مکاشفه شخصیت دور می‌زند. موضوع اصلی این مقاله با روش توصیفی تحلیلی پرداختن به شخصیت‌های داستان کوتاه «گرگ» گلشیری اختصاص دارد. مقاله‌ی علمی پژوهشی «خوانشی روانکاوانه از داستان کوتاه گرگ اثر هوشنگ گلشیری» (۱۳۹۵) براساس الگوی ساختاری فروید و انطباق آن با شخصیت‌های اصلی داستان پرداخته شده است و با این تحلیل به رمزگشایی سوالات مطرح شده در ذهن مخاطب می‌پردازد. مقاله‌ای دیگر با عنوان «تحلیل عملکرد شگردهای ادبی در داستان کوتاه گرگ اثر هوشنگ گلشیری» (۱۳۹۸) ضمن تحلیل فرمالیستی از داستان نشان می‌دهد که گلشیری با استفاده از شگردهایی چون انتخاب راوی اول شخص فرعی، درهم‌ریختن زمان وقوع حوادث، استفاده از باور عمومی و شایعه، ارائه‌ی روایت به صورت تکه‌های مجزا، استفاده از روایت‌های متناقض و بهره‌گیری از زبانی نامتعارف و پر سخته، به ابهامی ساختاری و هدفمند دست یافته که غایت آن آشنایی‌زدایی است. پایان نامه با عنوان «بررسی عناصر داستانی در پنج داستان کوتاه هوشنگ گلشیری» (۱۳۹۱) به تجلیل و بررسی عناصر داستانی آثار گلشیری پرداخته که یکی از آنها داستان گرگ است. عدم‌تعیین، کشف و چندصدایی مفاهیمی هستند که موسوی نیا و همکاران (۲۰۱۷) به تحلیل یازده داستان کوتاه نوشته گلشیری از جمله داستان گرگ پرداختند و در آنها در جستجوی نشان دادن رنگ پست مدرنیستی از طریق حضور عدم تعین روایی و چندصدایی متنی مبتنی بر ایده‌های باختین است. سپس از طریق عدم تعین و چندصدایی، روایت‌های گلشیری به کشف می‌رسد. این امر نویسنده و خواننده را به کشف و ناآگاهی درباره موضوع اصلی در طول داستان سوق می‌دهد. سوزان گوبار^۱ و ساندرای گیلبرت^۲ (۱۹۷۹) درون‌مایه اصلی داستان دریای پهناور سارگاسو را شکل‌گیری شخصیت زن سفیدپوست و قهرمان داستان یعنی جین ایر^۳ می‌دانند که در فضای محدود قرن نوزدهم به تصویر کشیده شده است. از نظر وی برتا نیمه‌ی تاریک شخصیت جین است که در کنار جین ایر باعث می‌شود شخصیت جین برجسته شود هر چند او در متن داستان از داشتن هویتی به عنوان یک فرد انسانی محروم

1 Susan Gubar
2 Sandra Gilbert
3 Jane Eyre

می‌ماند. گایاتری اسپیک^۱ (۱۹۸۵) با خوانشی پسااستعماری معتقد است روایت جین ایر از فردگرایی زنانه به بهای جان برتا میسون، همسر روچستر تمام می‌شود که از خانه‌اش در جزایر هند غربی جدا و در خانه‌ی بزرگ روچستر زندانی شده است، جایی که او را از دسترسی کامل به مقوله‌ی فاعل انسانی محروم کرده‌اند. نسرین نکویان (۱۳۹۳) هدف این تحقیق بررسی بیگانگی و جنون زنان خانواده‌ی کزوی در رمان دریای پهناور سارگاسو اثر برجسته‌ی جین رایس می‌باشد. این تحقیق جنون آنتوانت و مادرش آنت را مورد پرسش قرار می‌دهد و این جنون را بر ساخته‌ی جامعه و نظام‌های آن می‌داند. هادی نظری منظم (۱۴۰۰) در مقاله خود با روشی توصیفی-تحلیلی و براساس نظریه پسااستعماری به بررسی تصویر استعمارگر و مستعمره در این رمان عربی قرن بیستمی می‌پردازد و تجربه کشمکش غرب و شرق در این رمان که تصویری از جامعه‌ی سودان پس از استعمار را به تصویر می‌کشد. امیرحسین وفا (۱۴۰۰) ضمن مرور آرای اسپیک که تحولی در ادبیات تطبیقی را لازم می‌داند که در حیطه‌ی جدید فرودستان نیز جایگاهی داشته باشند. با توجه به پیشینه‌های بررسی شده، شخصیت‌پردازی داستان گلشیری بیشتر از بعد روانشناختی بررسی شده است و یا در مواردی عناصر داستان از نگاه فرمالیستی و ساختار ادبی بررسی شده است. از آنجا که شخصیت‌پردازی در داستان، ابعاد گوناگونی دارد خوانشی بر مبنای هویت می‌تواند جامع‌تر از خوانش‌های پیشین باشد و به نوعی هدف غایی شخصیت باشد که در راه رسیدن به آن تلاش‌های می‌کند و این‌گونه وجود خویش را نشان می‌دهد. این تلاش‌ها مختص یک ملت و سرزمین نیست و با رویکرد تطبیقی می‌توان نشان داد که اهداف غایی - در اینجا حفظ هویت - زبان مشترکی است که می‌توان در آثار ادبی منعکس شود. مقاله‌ی حاضر را می‌توان به نوعی در راستای پژوهش‌های پیشین دانست. از جنبه‌های نوآورانه‌ی این پژوهش مطالعه‌ی تطبیقی داستان گرگ با داستانی از ادبیات انگلیسی است که می‌تواند به شناخت بهتر این آثار کمک کند. همچنین، خوانش داستان گرگ با دیدگاه‌های پسااستعماری که از نظریات به روز می‌باشد می‌تواند جنبه‌های دیگر از این آثار ادبی را به نمایش بگذارد.

روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش از نظر هدف بنیادی و از نظر ماهیت و روش توصیفی تحلیلی با رویکرد تطبیقی به انجام رسیده است. مبنای نظری این پژوهش مطالعات پسااستعماری با تاکید بر مفهوم هویت است و بازنمایی آن در دو اثر ادبی گرگ و دریای پهناور سارگاسو مدنظر است. گردآوری داده‌ها به شیوه‌ی کتابخانه‌ای است و روش تجزیه و تحلیل داده کیفی بوده و با شاخص‌های برگرفته از مبانی نظری پژوهش، تحلیل صورت می‌گیرد. با توجه به تعریف هویت و تعیین شاخص‌های آن، بازنمایی آن در شخصیت‌پردازی دو داستان بررسی می‌شود.

مبانی نظری پژوهش

بیل اشکرافت پسااستعمارگرایی را تأثیرات استعمار بر فرهنگ‌ها و جوامع تعریف می‌کند. او در کتاب خود مفاهیم کلیدی در مطالعات پسااستعماری^۲ بر این باور است که منتقدان ادبی از دهه‌ی ۱۹۷۰، این اصطلاح را برای بررسی تأثیرات فرهنگی گوناگون استعمار به کار برده‌اند؛ اما اولین بار برای نشان دادن تجربه‌ی فرهنگی، زبان شناختی، و سیاسی جوامعی به کار می‌رفت که در گذشته تحت استعمار اروپایی‌ها قرار گرفته بودند (اشکرافت^۳، ۲۰۰۱: ۱۸۶). لیلا گاندی دو رویکرد را برای پسااستعمارگرایی مطرح می‌کند. نخست،

1 Gayatri Spivak

2 Post-Colonial Studies: The Key Concepts

3 Ashcroft

مفهوم پسااستعماری نخستین بار در فرهنگ لغات آکسفورد ظاهر شد، و در ابتدا به دوره‌ی زمانی بعد از حکومت‌های استعماری اشاره داشت و آنچه که امروز بر آن اطلاق می‌شود را شامل نمی‌شد. این مفهوم در ابتدا بیشتر همچون یک نیروی سیاسی مخالف استعمار و البته نه چندان مهم در میان روشنفکران رواج داشت. اما، امروزه این واژه و تعلقات آن در دایره‌ی روشنفکری جهان به عنوان امری نقادانه رشد و گسترش یافته است. رویکردی دیگر از لحاظ تاریخی، مطالعات پسااستعماری با نقد مطالعات شرق‌شناسی در دانشگاه‌های غرب شروع شد. این در حالی است که سابقه‌ی شرق‌شناسی به مثابه‌ی یک نظام پژوهشی، به اوایل قرن چهاردهم برمی‌گردد، یعنی زمانی که شورای کلیسای وین، تعدادی از کرسی‌های دانشگاهی را به ارتقای فهم زبان‌ها و فرهنگ‌های شرقی، اختصاص داد؛ و نیروی محرک اصلی آن نیز از تجارت، رقابت‌های دینی و منازعات نظامی سرچشمه می‌گرفت. گاندی معتقد است آنچه بیش از هر چیز به ظهور و گسترش اندیشه‌های پسااستعماری، به ویژه در کشورهایی که به لحاظ تاریخی سابقه‌ی مستعمره بودن دارند، مدد رسانده، روند تامل در خود و تلاش برای یافتن هویت و جبران عقب‌ماندگی‌های کشورهای جنوب در مقابل کشورهای پیشرفته شمال بوده است. اندیشمندان مختلفی با بررسی عوامل عقب‌ماندگی کشورهای غیرغربی، ریشه‌ی آن را در از خود بیگانگی ملت‌ها و تلاش آنها برای «غربی شدن» یافته‌اند. تلاشی که البته با توجه به پیشینه‌ی تاریخی فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی متفاوت نهایتاً به شکست انجامیده یا خواهد انجامید (گاندی^۱، ۱۹۹۸: ۲۷-۲۵).

یکی از مهم‌ترین و محوری‌ترین مفاهیم در مطالعات پسااستعماری هویت است. تعاریف مختلفی از این تعریف وجود دارد و به این دلیل آن را به یکی از مفاهیم پرچالش بدل کرده است. در تعریفی کوتاه هویت ویژگی‌ها، باورهای شخصی یک فرد و یا گروه است که آن را از دیگران متمایز می‌کند (کالین^۲، ۲۰۰۸). کارکرد مهمی که هویت دارد آن است که می‌تواند جهان درونی افراد را با اجتماع و روابط اجتماعی ترکیب کند و این فرایند می‌تواند به ساخته شدن معنا کمک کند. کاستلز مفهوم نقش و هویت را از یکدیگر متمایز می‌سازد و برای هر کدام ویژگی‌هایی قائل است. از این منظر، نقش‌ها با هنجارهایی که توسط سازمان‌ها و نهادها ساخته شده‌اند تعریف می‌شود. به عنوان مثال نقش‌هایی مانند کارگر، معلم، مادر، عضو اتحادیه، مبارز و ... که بیشتر تمرکز آنها بر کارکرد نقش‌ها و ارتباط آنها با سازمان و یا جامعه دارد. از طرف دیگر هویت، دارای ویژگی‌های خودسازی و تشخیصی که دارند، منابع قوی‌تری برای ساخت معنا هستند. هویت‌ها هم می‌توانند از نهادهای مسلط سرچشمه بگیرند اما زمانی می‌توانند به هویت تبدیل شوند که کنشگر اجتماعی آن را درونی ساخته و معنای خود را حول این درونی‌سازی شکل دهد. به زبانی ساده‌تر هویت‌ها معنا را سازماندهی می‌کنند و این در حالی است که نقش‌ها، کارکردها را سازماندهی می‌کنند (کاستلز^۳، ۲۰۱۰: ۷-۶).

سوژه و ابژه در مطالعات پسااستعماری

ابژه در تعریف به معنی مفعول و شیئی است که فعل بر آن صورت می‌گیرد. بنا به همین مفهوم گاهی ابژه را «متعلق شناسایی» نیز ترجمه می‌کنند. سوژه این عبارت در مقابل ابژه قرار می‌گیرد و معنی لغوی آن «موضوع» است که گاه «فاعل شناسا» نیز ترجمه شده است. پیشینه‌ی رابطه سوژه و ابژه به دکارت برمی‌گردد که با «من می‌اندیشم پس هستم» آغاز شد. عقل انسان از نظر دکارت قادر است به ماهیت همه موجودات پی برده و آنان را مورد شناسایی قرار دهد و در چنین حالتی، خرد انسان «فاعل شناسا» یا همان سوژه خوانده می‌شود و جهان پیرامون «شی‌های مورد شناسایی» یا ابژه خوانده می‌شوند. گفتمان استعماری نوع خاصی از سوژه را ایجاد

1 Gandhi
2 Collin
3 Castells

می‌کند که در آن خود سوژه به دلیل بی‌قدرت بودنش اغلب متقاعد می‌شود. فرانتس فانون^۱ در کتاب پوست سیاه: ماسک‌های سفید^۲، سوبه‌ای دکارتی برای سوژه‌ی استعمار اتخاذ می‌کند:

من پایه و اساس خودم هستم. و با فراتر رفتن از فرضیه‌های تاریخی و ابزاری است که چرخه‌ی آزادی من را به کار خواهد انداخت. و دوباره، با تلاش برای گرفتن خود و بررسی دقیق خود، از طریق رسانه‌ها آزادی بیان منجر به ایجاد شرایطی ایده‌آل برای زندگی در جهان می‌شود (فانون، ۱۹۵۲: ۲۳۱-۲)

کار فانون دو بعد دارد: نخست توصیف تأثیر استعمار و امپریالیسم بر روان انسان رنگین‌پوست و دوم تحلیل فرایندهای روانی‌ای که مبنای خیال‌پردازی سفیدپوستان درباره‌ی مردان و زنان رنگین‌پوست است. به نظر فانون، هیچ کس را توان رهایی از تأثیرات استعمار نیست و رابطه‌ی استعماری رابطه‌ای برابر نیست، زیرا سفیدپوست در آن سوژه است، اما رنگین‌پوست نه سوژه است و نه ابژه. به همین اعتبار است که مرد سفید صرفاً دیگری نیست، بلکه ارباب است، خیالی یا واقعی. رنگین‌پوست فاعل جملات خودش نیست، بلکه او ناچار است برای اسکان در جهانی از آن دیگران مبارزه کند. این مبارزه‌ی دائمی، فانون را به این نتیجه رساند که رنگین‌پوست آرزو می‌کند یا نیاز دارد که همچون سفیدپوست باشد. به همین سبب به گونه‌ای رفتار می‌کند که انگار رفتار او برای دیگری است و نه برای خودش، زیرا فقط دیگری است که می‌تواند به او ارزش بدهد. فانون این اقدام را «خودمحترم‌داری» (تکریم نفس) می‌نامد (فانون^۳، ۱۹۹۰: ۸۷). هومی‌بابا^۴ با استفاده از این نظر فانون موضوع «تقلید» را طرح می‌کند. به نظر بابا، انسان رنگین‌پوست فقط می‌تواند از سفیدپوست تقلید کند و هرگز نمی‌تواند با او یکی شود. این موضوع را به تقلید کودک از پدر تشبیه می‌کند: وقتی کودک روزنامه را مانند پدرش در دست می‌گیرد، از او تقلید می‌کند، اما یکی شدن زمانی است که بتواند آن را بخواند. هومی بابا در بخش دیگری از دیدگاه‌های خود به رابطه‌ی میان استعمارگر و مستعمره پرداخته و در تحلیل روانشناختی نظریه‌ی خود از نظریات زیگموند فروید^۵ و ژاک لکان^۶ بهره می‌جوید و با ارجاع به اثر ارزشمند فرانس فانون روابط بین‌الذنه‌ای^۷ میان مستعمره و استعمارگر را مطالعه می‌کند. او معتقد است همین تفاوت‌های فرهنگی باب‌گفتمانی را میان مستعمره و استعمارگر می‌گشاید که در نتیجه‌ی آن استعمارگر نیز در این روابط بین‌الذنه‌ای در معرض ناخودآگاه مستعمره قرار می‌گیرد. مستعمره زمانی قادر خواهد بود در برابر قدرت استعمارگر مقاومت کند که بتواند نگاه استعمارگر به خود را پاسخ گوید و او نیز به استعمارگر نگاه کند و با نگاه خود قدرت استعمارگر را به چالش کشاند (باباها^۸، ۱۹۹۳: ۱۲۰). بنابراین، با توجه به رابطه‌ی دوسویه‌ی استعمار و مستعمره و سوژه و ابژه می‌توان نتیجه گرفت که ابژه‌ها در تلاش هستند که به جایگاه خود دست یابند و هویت از دست رفته‌شان را به دست آورند. در این میان تضادهای دوگانه شکسته می‌شود که تنها استعمار بگوید و مستعمره اطاعت کند. شخصیت‌ها می‌کوشند که دیده شوند و حرف خود را بزنند. شخصیت‌های اصلی دو داستان «گرگ» و «دریای پهناور سارگاسو» نمونه‌ای از این ابژه‌های در حال سوژه شدن هستند که برای یافتن هویت خود در تلاش هستند. در ادامه به بررسی این دو شخصیت می‌پردازیم.

1 Frantz Fanon

2 Black Skin, White Masks

3 Fanon

4 Homi K. Bhabha

5 Sigmund Freud

6 Jacques Lacan

7 Intersubjectivity

8 Bahabha

بحث و بررسی

در دو داستان انتخابی در این پژوهش، شخصیت‌های مختلفی وجود دارد اما این پژوهش با توجه به موضوع و حجم مقاله تنها به سه شخصیت که داستان بر پایه‌ی آنها شکل گرفته، متمرکز است. نخست نقش اصلی، که داستان را پیش می‌برد و انتظار می‌رود به هدف غایی آن نائل شود. دوم شخصیت مقابل که در برابر شخصیت اصلی داستان قرار گرفته است و باعث می‌شود ویژگی‌های شخصیت اصلی نمایان‌تر شوند. سوم، شخصیت مکمل که در داستان دارای نقش نه چندان عمده است. در ادامه به تفکیک هر یک از انواع شخصیت‌ها در دو داستان مورد مطالعه، بررسی و با ذکر ویژگی‌های هر کدام نوع شخصیت‌شان مشخص‌تر بیان می‌گردد.

شخصیت‌های داستان گرگ

اختر، شخصیت اصلی داستان، زن جوان پزشک روستا است که در قسمتی از ساختمان بهداشتی، اندکی دورتر از سایر خانه‌های آنجا در کنار قبرستان روستا زندگی می‌کند. همسرش بیشتر اوقات برای دیدن بیمارانش به روستاهای اطراف می‌رود و اختر اغلب تنها است. او اهل مطالعه است و معمولاً کتابی از جک لندن در دست دارد. او وقتی از پشت پنجره گرگ بزرگ که باعث ترس همگان شده است را می‌بیند می‌پرهوت او شده و با دیدن چشم‌های گرگ چنان محو او می‌شود که همه چیز را فراموش می‌کند. البته در ابتدای داستان اختر رفتاری عادی دارد اما با بارش اولین برف و خانه نشین شدنش شخصیت او عوض شده و منزوی می‌شود. قرار گرفتن خانه اختر و پزشک در «بهداری آن طرف قبرستان است، یعنی درست یک میدان دور از آبادی» (گلشیری، ۱۳۸۲: ۲۳۱) و نبود همسرش در زمان‌های طولانی بخاطر شغلش مزید بر علت شده و او تنهایی را تجربه می‌کند. آمدن برف سنگین اختر را خانه نشین ساخت؛ «برف اول که افتاد دیگر پیداش نشد» (گلشیری، ۱۳۸۲: ۲۳۲) گویی این برف وسیع و سرد می‌خواهد همه چیز را به تسخیر خود درآورد. شخصیت اصلی داستان در ابتدا قبل از ورود برف برای خود سوژه بوده است و کارهایی که می‌خواست انجام می‌داد: روزهای آفتابی در روستا قدم می‌زند، با زن‌های آبادی صحبت می‌کند و برای بچه‌ها آب نبات و شکلات به همراه دارد. وقتی هوا آفتابی بود از کنار قبرستان می‌آمد ده گشتی می‌زد. بیشتر کتابی دستش بود، و گاهی یک پاکت آب نبات یا شکلات هم توی جیب بلوز سفید یا کیف دستی‌اش. بچه‌ها را خیلی دوست داشت. برای همین هم بیشتر می‌آمد سراغ مدرسه گاهی هم می‌رفت لب قنات پهلوی زن‌ها (گلشیری، ۱۳۸۲: ۲۳۲).

اما برف به صورت همه جانبه او و روستا را فراگرفت و در اولین قدم باعث خانه‌نشین شدن و دوری از رفتارهای عادی و طبیعی-اش شد. به عبارت دیگر برف اجازه نداد که سوژه به رفتار و اعمال خود ادامه دهد و برای اهالی روستا و از جمله اختر تصمیم گیرنده شد مانند ورود استعمار به سرزمین‌ها مستعمره که فاعلیت سوژه‌ها را از آنها می‌گیرد و آنان را به ابژه‌هایی تبدیل می‌کند که مطیع آن هستند. در ابتدا، اختر هم تقریباً فاعلیت خود را از دست داد و به انزوا و تنهایی گرایش پیدا کرد. شرایط زندگی و محل زندگی او (قرار گرفتن در کنار قبرستان) هم به این امر کمک کردند. اما اختر به این انزوای یک سوئه تن در نداد و تلاش کرد تا بتواند راهی برای رهایی خود و یافتن فاعلیت و هویت خود بیابد. او این تلاش خود را در رویاری با گرگی عجیب دید. گرگی که همه‌جا حتی در خواب و خیال هم به او نزدیک است. اهالی روستا نتوانسته بودند به هیچ طریقی آن را دستگیر کنند. گرگ زمان برف سنگین به روستا آمده است بنابراین می‌تواند از جنس همان استعمار باشد که قصد دارد به واسطه‌ی ترسی که ایجاد می‌کند این خانه نشینی را تداوم ببخشد زیرا او برای رفع گرسنگی به روستا نیامده زیرا در تله‌هایی که پزشک و اهالی کار گذاشته بودند و تکه‌های بزرگی از گوشت قرار داده

بودند اصلا به گوشت‌ها توجهی نداشته است. بنابراین، او در کنار این برف سنگین تنها می‌خواهد حلقه را بر اهالی روستا تنگ‌تر کند با ترسی که ایجاد می‌کند بر حاکمیت استعمار بر ابره‌ها تاکید می‌کند:

با هم رفتیم سراغ تله. تله سالم بود. شقه‌ی گوشت هنوز سر جاش بود. از جا پاها فهمیدیم که گرگ تا پهلوی تله آمده، حتی کنار تله نشسته. بعد هم رد پای‌های گرگ درست می‌رسید به کنار نرده دور بهداری (گلشیری، ۱۳۸۲: ۲۳۴-۲۳۵).

اما اختر هر چند تنها تر شده است اما نمی‌خواهد مسحور این برف و گرگ شود. اطلاعات زیادی از کتاب‌ها در می‌آورد او معتقد است «حالا دیگر گرگ‌ها را خوب می‌شناسد» (گلشیری، ۱۳۸۲: ۲۳۴) حتی در نقاشی‌اش هم از گرگ موجودی ترسناک نمی‌کشد بلکه شبیه «سگ گله» که نگهبان است. او به نحوی قصد دارد راهی برای مقابله با گرگ بیابد. اما او در این مسیر تنهاست. اختر می‌خواهد این تلاش و آگهی را از طریق زبان تصویری به بچه‌ها انتقال دهد اما از سوی مدیر مدرسه مورد استقبال قرار نمی‌گیرد: من که نمی‌فهمم. تازه وقتی هم صدیقه نقاشی‌ها را برابیم آورد بیشتر گیج شدم. یک یادداشت سردستی به آن‌ها سنجاق شده بود وقتی می‌خواست بروم سپرده ... که اگر حالش بهتر نشد و یا چهارشنبه نتوانست بیاید نقاشی‌ها را بدهد به من تا جای مدل ازشان استفاده کنیم اما آخر طرح سگ، آن هم سگ‌های معمولی، برای بچه‌های دهاتی چه لطفی دارد؟ (گلشیری، ۱۳۸۲: ۲۳۸).

اختر علی‌رغم ضعف‌هایی که دارد کم سن و سال بودن، کوتاهی قد، نازا بودن و ... اما کتاب‌های زیادی می‌خواند و حتی در مهمانی خانه‌اش هم باز کتاب می‌خواند. او نمی‌خواهد تسلیم این گرگ و برف شود و در تلاش است تا هویت خود را نشان دهد و از ابره بودن خارج شود. بنابراین وقتی که با همسرش در برف گیر می‌کنند و پزشک از اینکه پایین بروم و ماشین را درست کند خودداری می‌کند، اختر با دیدن گرگ از ماشین پایین رفته و در برف ناپدید می‌شود و چیزی جز کیفی از او باقی نمی‌ماند. البته اختر به همراه گرگ ناپدید می‌شوند و این تلاش باعث شد شخصیت داستان از انزوا و تنهایی و عوارض آن از بین نرود بلکه در راه مبارزه برای هویت خود ناپدید و شاید هم از بین برود و به همراه خود عنصر و عامل ترس و مانع هویت را از بین ببرد.

در اینجا پایان مهم نیست بلکه تلاش شخصیت برای رهایی از وضعیتی که دارد برجسته است. در این خوانش از داستان، نتیجه و پایان کار اختر و گرگ مهم نیست این حالت تعلیق در داستان می‌تواند به ارزش تلاش اختر علی‌رغم ضعف‌ها و محیط بسته‌ای که در آن وجود داشت اشاره کند. او در مقابل این استعمار ابتدا مقاومت می‌کند تا راهی برای یافتن هویت خود بیابد. او نمی‌خواهد که به قول فانون گرگ او را ببیند ولی تفاوت را نادیده بگیرد او نمی‌خواهد که استعمار به او هویت ببخشد بلکه خود را واجد هویت می‌داند و می‌خواهد همچنان سوژه اعمال و افکار خود باشد تا اینکه استعمار برای او تصمیم بگیرد و او را در حصار ترس، محدودیت و عدم آزادی نگه دارد. همین که گرگ به خانه اختر نزدیک و نزدیکتر می‌شود نشان از این دارد که می‌خواهد عرصه را تنگ و تنگ‌تر کند تا سرانجام تمام هویت و سوژه بودن اختر از او گرفته شود. اما اختر با آگاهی خود در مقابل او مقاومت کرد و برای هویت خود می‌جنگد، حتی اگر این جنگ به بهای جان او (اگر مرده باشد) تمام شود. بنابراین، شخصیت اختر را می‌توان فردی دانست که برای هویت خود در تلاشی آگاهانه است که به سرانجامی مناسب می‌رسد. هرچند به ظاهر ناپدید و یا از بین می‌رود اما با این تلاش خود توانست گرگ را هم ناپدید کند و بعد از این واقعه در روستا درباره‌ی او و کارش صحبت کنند.

گرگ، شخصیت مقابل، در این داستان دارنده‌ی خوبی وحشی است که همه از او به وحشت افتاده‌اند و سعی دارند او را از بین ببرند. او به خانه دکتر بسیار نزدیک می‌شود و حتی تا پشت دیوار خانه دکتر هم می‌آید. او تقریباً در همه جا حضور دارد و مهمترین بخشی که در داستان از مواجهه‌ی گرگ و شخصیت اصلی آمده است، نگاه خیره‌ی آنهاست که گویی نگاهی بین‌الذهانی بین استعمار و مستعمره است. گرگی که همه‌جا حتی در خواب و خیال هم به او نزدیک است. اهالی روستا نتوانسته بودند به هیچ طریقی

آن را دستگیر کنند. گرگ زمان برف سنگین به روستا آمده است بنابراین می‌تواند از جنس همان استعمار باشد که قصد دارد به واسطه‌ی ترسی که ایجاد می‌کند این خانه نشینی را تداوم ببخشد زیرا او برای رفع گرسنگی به روستا نیامده زیرا در تله‌هایی که پزشک و اهالی کار گذاشته بودند و تکه‌های بزرگی از گوشت قرار داده بودند اصلاً به گوشت‌ها توجهی نداشته است. بنابراین، او در کنار این برف سنگین تنها می‌خواهد حلقه را بر اهالی روستا تنگ‌تر کند با ترسی که ایجاد می‌کند بر حاکمیت استعمار بر ایزه‌ها تاکید می‌کند:

با هم رفتیم سراغ تله. تله سالم بود. شقه‌ی گوشت هنوز سر جاش بود. از جا پاها فهمیدیم که گرگ تا پهلوی تله آمده، حتی کنار تله نشسته. بعد هم رد پای گرگ درست می‌رسید به کنار نرده دور بهداری (گلشیری، ۱۳۸۲: ۲۳۴-۲۳۵).
در داستان گرگ، شخصیت مکمل، همسر اختر است که نام ندارد و او با عنوان دکتر خوانده می‌شود. پزشکی که به دقت به کارهایی که به او سپرده شده است می‌پردازد و به بیماران چندین روستای اطراف هم کمک می‌کند. در این داستان به این شخصیت زیاد پرداخته نشده است. این شخصیت یا در کنار شخصیت اصلی یعنی همسرش حضور ندارد و زمانی هم که هست، تاثیر پررنگی ندارد، و این عدم حضور باعث شده است که شخصیت گرگ که موجودی وحشی و خستگی‌ناپذیر است جای آن را بگیرد و دکتر هم تلاش‌های محدودی برای به دام انداختن آن دارد اما موفق نمی‌شود و در ابتدای امر هم همسو با سایر افراد اجتماع، وجود این موجود را انکار می‌کرده است. در ادامه در جدول شماره‌ی ۱ شخصیت‌پردازی داستان گرگ به طور خلاصه آمده است.

جدول شماره ۱ - تحلیل شخصیت‌پردازی داستان گرگ - طراح نگارنده.

شخصیت	نوع شخصیت	ویژگی‌های شخصیت	شاخص‌ها
اختر	اصلی	جثه‌ی کوچک و نحیف و سن کم // نازا و منزوی // دوستدار بچه‌ها // خواندن زیاد کتاب و شناخت گرگ // خیره شدن در چشمان گرگ و محو او	مستعمره / نگاه بین‌الذهانی / تلاش برای حفظ هویت
گرگ	مقابل	ایجاد ترس و سلطه // حضور در همه جا	استعمارگر / نگاه بین‌الذهانی / تلاش برای از بین بردن ایزه‌ها
دکتر	مکمل	وظیفه‌شناس // عدم حضور به عنوان همسر // دارای نقش و کارکرد نه هویت	تلاش مختصر و نافرجام در از بین بردن استعمارگر

شخصیت‌های داستان دریای پهناور سارگاسو

آنتوانت شخصیت اصلی داستان جین رایس زنی است که در اتاق زیر شیروانی خانه‌اش توسط همسرش روچستر به دلیل اینکه بیماری روانی دارد محصور شده است. اتاق او پنجره و حتی آینه‌ای هم ندارد. تنها کسانی که او را می‌بینند همسرش و یک پیشخدمت به نام گریس است. او پس از ازدواج با روچستر از جزایر کارایب به انگلستان آمده است. روچستر از آنجا که کارایب برای او همیشه یک رویا بوده است (رایس، ۱۹۸۲: ۹۳). به آنجا سفر می‌کند و در این سفر با آنتوانت آشنا و با او ازدواج می‌کند. آنتوانت هم انگلستان را جایی سبز و خرم و پر از درختان زیتون تصور می‌کرد و برای او رویا بود که به آنجا برود و همیشه فکر می‌کرد انگلستان جایی است که در آنجا از افکار مودی و صداهایی که در سرش هستند خلاص می‌شود رایس، ۱۹۸۲: ۱۰۰). بنابراین روچستر کارایب و آنتوانت انگلستان را یک رویا می‌دیدند که می‌خواستند به رویاهایشان دست یابند.

روچستر، شخصیت مقابل، بعد از مدتی با آنتوانت به انگلستان می‌آید و بعد در انگلستان نام آنتوانت را به برتا تغییر می‌دهد و بعد از مدتی هم به بهانه اینکه آنتوانت بیماری روانی است، او را در اتاق زیر شیروانی محصور می‌کند. در این داستان روچستر در نقش یک استعمارگر وارد سرزمینی می‌شود که سال‌ها است مستعمره است و او این مکان زیبا را یک رویا می‌بیند و قصد دارد به آن برسد. از این سرزمین رویایی او آنتوانت به عنوان مستعمره را به سرزمین خود می‌آورد، نام او (هویت) را تغییر می‌دهد و به بهانه‌ای او را در انحصار خود قرار می‌دهد. انگلستان جایی است که آنتوانت به امید شرایطی بهتر راهی آنجا شده است. آنتوانت به عنوان یک فاعل شناسا خود انتخاب کرده است که به این سرزمین بیاید و در روند داستان همچنان به دنبال این خواسته‌ی خویش است. اما روچستر او را به انگلستان آورده و در آنجا زندگی می‌کنند ولی از نظر آنتوانت «این خانه‌ی پوشالی انگلستان نیست ما راهمان را به انگلستان گم کرده‌ایم» (رایس، ۱۹۸۲: ۱۶۳). و سپس تصمیم می‌گیرد این مکان غیر واقعی را از بین ببرد تا به هدف خود برسد. بنابراین، آنتوانت در حالی که همگان فکر می‌کنند او بیمار روانی است و باید پنهان باشد، و اینکه محدودیت‌های زیادی هم برای او اعمال شده است اما او از فاعلیت خود دفاع می‌کند. به عبارت دیگر، مستعمره در مقابل استعمار مقاومت کرده و اجازه نمی‌دهد که فاعلیت او از بین برود هرچند به بهای از دست دادن جان خودش باشد. او می‌خواهد خودش باشد نه دیگری. دیگری‌ای که حتی نامش (هویت) را تغییر داده‌اند.

در داستان جین رایس در زمانی که آنتوانت محصور است همسرش آقای روچستر معلم خصوصی‌ای به نام جین ایر - شخصیت مکمل - را استخدام کرده و جین به خانه‌ی آنها می‌آید و کم کم بین او و آقای روچستر رابطه‌ی عاطفی برقرار می‌شود. اما جین از وجود آنتوانت و اینکه همسر روچستر است بی‌خبر است. روزی جین از دور آنتوانت را می‌بیند که او را این چنین توصیف می‌کند:

در سایه‌ی تیره‌ی انتهای اتاق هیکلی به سرعت عقب و جلو می‌رفت. این که آن چه بود، آیا حیوان بود یا انسان با اولین نظر نمی‌شد تشخیص داد. ظاهراً روی چهار دست و پا حرکت می‌کرد، مثل یک حیوان وحشی عجیب می‌گریه و خرخر می‌کرد. به او لباس پوشانده بودند، و موی انبوهی به رنگ خاکستری تیره، مثل یال اسب، سر و صورتش را پوشانده بود (برونت، ۱۸۴۷: ۲۹۵).

گیاتری اسپوک هویت شکننده‌ی آنتوانت را تمثیلی از خشونت امپریالیسم می‌داند، سوژه‌ای که خود را فدای شکوه ماموریت اجتماعی استعمارگر می‌کند. از سوی دیگر آنتوانت نمی‌تواند در حصار این استعمار بماند. حصارى که حتى روزنه و پنجره‌ای رو به بیرون ندارد و یا حتی آینه‌ای ندارد که بتواند خود را در آن ببیند و به تعبیر اسپوک «جایی که او را از دسترسی کامل به مقوله‌ی فاعل انسانی محروم کرده‌اند» (اسپواک، ۱۹۸۵: ۲۷۰-۲۵۱) یعنی هیچ وسیله‌ی ارتباطی وجود ندارد، مسیری تعیین شده که این سوژه کم کم به یک ابژه تبدیل شود و یا از بین برود و جای زن دوم مستحکم‌تر شود. اما آنتوانت تلاش خود را کنار نمی‌گذارد و علی‌رغم این همه محدودیت، کلید اتاقش را از پیشخدمتش گریس می‌دزدد و گاهی اوقات از اتاقش خارج می‌شود و به اطراف و داخل خانه سر می‌زند. اما این کار را به آرامی و دور از چشم همسر و پیشخدمت انجام می‌دهد.

آنتوانت نمی‌خواهد که در این حصار بماند و در این شرایط از بین برود بلکه او تلاش می‌کند اثبات کند که هست و دارای هویت است او می‌خواهد سوژه باشد و فاعلیت انسانی که از او گرفته شده است را دوباره بازیابد. بنابراین در این راستا خانه را به آتش می‌کشد تا اثبات کند فردی دیگر هم در این خانه هست علی‌رغم اینکه سعی می‌شد پنهان شود و حتی نام او هم عوض شده بود.

این تلاش برای ابژه نماندن ویژگی اصلی آنتوانت است که هر چند جان او را گرفت اما نگذاشت در استعمار و تحت سلطه‌ی شرایط ایجاد شده توسط همسرش بماند. بنابراین این هویت برملا و شناخته شد و بهای آن را هم روچستر با ازدست رفتن خانه-

اش و نابینا شدنش در اثر این حادثه پرداخت و نتوانست باعث شود که آنتوانت در آن شرایطی که روچستر ایجاد کرده بود بماند تا از بین رود. بلکه سوژه از هویت خود دفاع کرد و خود را نشان داد. بنابراین، آنتوانت برخلاف نظر اسپوک که او را فدایی شکوه فردگرایی جین ایر معلم خصوصی روچستر می‌داند نیست. بلکه او سوژه‌ای است که می‌خواهد سوژه بماند نه اینکه به ابژه تبدیل شود. او می‌خواهد خودش باشد نه "دیگری"، خود بیاندیشد خود مسئول باشد نه اینکه برای او تصمیم بگیرند و او تنها اطاعت کند.

بنابراین، از دید اسپوک این عمل روچستر باعث تزلزل در هویت فردی و اجتماعی آنتوانت، و همچنین انقیاد او نسبت به امپریالیسم می‌شود. از دید اسپوک رایس از طریق شخصیت آنتوانت و تغییر نام او به برتا از سوی روچستر، نشان داده است که سیاست امپریالیسم حتی می‌تواند مسئله‌ای بسیار شخصی مثل هویت فردی را نیز تعیین کند. دریای پهناور سارگاسو از نظر اسپوک پیش‌فرض‌های زیربنایی امپریالیسم را به چالش می‌کشد و یکی از مهمترین آن‌ها ساختن شخصیت آنتوانت است که خود-نابودگر و استعمار شده و به دنبال تجلیل از رسالت اجتماعی در سرزمین‌های استعماری است (اسپیواک، ۱۹۸۵: ۲۵۰-۲۵۱). به بیان دیگر استعمار بریتانیا با نشان دادن سوژه‌ی استعماری به صورت غیر-انسان، وحشی، یا انسان اولیه توانست امپریالیسم را به عنوان یک رسالت متمدن‌ساز توجیه کند (مورتن^۱، ۲۰۰۸: ۲۸۰).

جدول شماره ۲- تحلیل شخصیت‌پردازی داستان دریای پهناور سارگاسو- طراح نگارنده.

شخصیت	نوع شخصیت	ویژگی‌های شخصیت	شاخص‌ها
آنتوانت	اصلی	به دنبال سرزمین رویایی/ شخصیتی به ظاهر بیمار روانی/ تلاش برای دیده شدن/ آسیب رساندن به خود و دیگران/ حفظ خود در مقابل دیگری/ محصور در اتاقی کوچک و پنهان	مستعمره/ تلاش برای حفظ هویت و دیده شدن/
روچستر	مقابل	تلاش برای گرفتن و یا تغییر هویت مستعمره/ اعمال محدودیت برای مستعمره/	استعمارگر/ تغییر هویت مستعمره
جین ایر	مکمل	معلم خصوصی/ دارای نقش و نه هویت	عدم تلاش برای شناخت مستعمره

تطبیق شخصیت‌های دو داستان

در بررسی‌های انجام شده از شخصیت‌پردازی دو داستان گرگ و دریای پهناور سارگاسو در ادامه و در جدول شماره ۳ به صورت تطبیقی شخصیت‌های اصلی، مقابل و مکمل بررسی خواهند شد. شخصیت‌های دو داستان از جنبه‌های مختلف مورد تطبیق قرار می‌گیرند تا تحلیل نحوه‌ی بازنمایی هویت در آنها دقیق‌تر انجام پذیرد. بنابراین، با استفاده از جدول‌های ۲ و ۱ در ادامه وجوه شباهت و تفاوت‌های آنها بررسی شده است.

جدول شماره ۳- وجوه شباهت‌ها و تفاوت‌های شخصیت‌های دو داستان - طراح نگارنده.

انواع شخصیت	شاخص	داستان گرگ	داستان دریای پهناور سارگاسو	توضیحات
اصلی	تنهایی	در خانه ماندن به خاطر برف سنگین/ قرار گرفتن خانه دور از آبادی	محصور در اتاق زیر شیروانی به خاطر بیماری روانی / نبود هیچ راه ارتباطی	تنهایی دو شخصیت از وجوه شباهت آنهاست اما اختر درون یک اجتماع کوچک است ولی آنتوانت در یک خانه بزرگ بدون راه ارتباطی حتی یک پنجره
	تلاش برای یافتن هویت	دیدن گرگ در پشت شیشه زمان طولانی/ دغدغه قرار گرفتن نیروی بالاتر و راه مقابله با آن/ آگاه شدن با خواندن کتاب	ربودن کلید اتاق و پرسه زدن در خانه/ نشان دادن خود به عنوان عامل آتش سوزی	اختر علیرغم ضعف در جسم با خواندن کتاب آگاهی خود را بالا می برد اما آنتوانت تلاشی برای آگاهی نمی کند.
	خودنابودگری	هنگام گیر کردن در برف و دیدن گرگ از ماشین پیاده و رفتن به سوی گرگ	آتش کشیدن خانه روچستر و حصار خود	خودنابودگری در هر دو و آسیب به دیگران در شخصیت آنتوانت
	ابژه یا سوژه	روند تبدیل سوژه به ابژه بود اما شخصیت در تلاش است که به ابژه تبدیل نشود	روند تبدیل سوژه به ابژه بود اما شخصیت در تلاش است که به ابژه تبدیل نشود و هویت گرفته شده اش را برگرداند	هر دو در تلاش هستند سوژه باقی بمانند
	خود و دیگری	اختر برای گرگ دیگری است اما اختر می خواهد از خود دفاع کند	آنتوانت برای روچستر و جین دیگری است و آنتوانت حامی خود	مواجهه ی خود و دیگری در هر دو مشترک است اما به شیوه ی مختلف
	همراه نبودن اطرافیان	بی توجه بودن اهالی روستا به دغدغه ذهنی اختر در نقاشی گرگ که چه فایده ای برای اهالی دارد/ بیشتر بر جنبه های منفی شخصیت تاکید شده است: کوتاهی قد، نازایی، منزوی...	حبس توسط همسر/ بردارش او را بیمار روانی می داند/ پیشخدمتش هم تنها برای او غذا و آب می آورد/ توصیف وجوه منفی شخصیت: بیمار روانی، صدایی شبیه یک حیوان و ...	هر دو شخصیت ارتباط کمی با اطرافیان دارند/ هر دو شخصیت با اجتماع خودشان هماهنگ نیستند و از آنها متفاوت هستند
	ترکیب با اجتماع	مدت کوتاهی معلم نقاشی می شود	به طور کامل از اجتماع دور است.	هر دو شخصیت ارتباط کوتاه و مقطعی با اجتماع دارند
	شکستن تضادهای دوگانه	پیاده شدن از ماشین در انتهای داستان وقتی که در برف گیر کرده بودند	دزدیدن کلید و پرسه در باغ و تجربه آزادی	هر دو شخصیت تضادها و محدودیت ها را شکستند.
	تلاش برای دیده شدن	فقط دیده شده در مقابل گرگ برایش مهم است	با آتش کشیدن خانه وجود خود را نشان می دهد	اختر می خواهد با گرگ مواجه شود و گرگ او را ببیند اما آنتوانت با آتش کشیدن خانه تلاش می کند از سوی دیگری که از وجوش خبر ندارند، دیده شود.
	رابطه ی بین الاذهانی	خیره و محو شدن اختر در چشمان گرگ این رابطه را شکل داد	رابطه ای از این نوع بین آنتوانت و روچستر در داستان شکل نگرفت	شکل گیری رابطه ی بین الاذهانی بین اختر و گرگ و عدم شکل گیری آن بین آنتوانت و روچستر
	یکی شدن	پنهان ماندن گرگ و اختر در	آنتوانت از بین رفت و روچستر از	ویژگی یکی شدن در داستان گرگ نمایان است

انواع شخصیت	شاخص	داستان گرگ	داستان دریای پهناور سارگاسو	توضیحات
		آخر داستان	آتش سوزی آسیب دید و نابینا شد	ولی در داستان دوم این ویژگی وجود ندارد.
مقابل	حذف یا تغییر هویت	ایجاد ترس و سلطه در همه جا حتی در رویا و خیال	تلاش برای گرفتن هویت و یا تغییر آن	گرگ گرسنه نیست فقط می خواهد به هدفش نزدیک شود
	محدودیت ها	گرگ هر روز به بهداری نزدیک می شود و اختر را محدودتر می کند	روچستر در اتاق بدون منفذ زیر شیروانی آنتوانت را محصور کرده است	هر دو شخصیت دارای محدودیتهایی هستند که استعمارگر تعیین کرده است.
مکمل	نقش در مقابل هویت	دکتر در داستان گرگ فقط نقش دارد و نه هویت خاص و تاکید بر جایگاه سازمانی و ویژگی های شغلی اش است	جین ایر در داستان دوم نقش معلم خصوصی را دارد	در هر دو داستان دکتر و معلم نقش هستند.

نتیجه گیری

در بررسی انجام شده از شخصیت‌های دو داستان گرگ و دریای پهناور سارگاسو و در پاسخ به پرسش‌های پژوهش به موارد زیر می‌توان اشاره کرد. وجوه شباهت و تفاوت شخصیت‌های این دو داستان از چند وجه قابل بررسی است. شخصیت‌های اصلی داستان هر دو در تنهایی به سر می‌برند. اما تنهایی اختر در داستان گرگ در میان روستا تنها بود و آنتوانت در داستان دریای پهناور سارگاسو در اتاقی کوچک در خانه محصور بود و اجازه‌ی خروج نداشت اما اختر در خانه محصور نبود فقط بخاطر شرایط مکانی بهداری (محل زندگی اختر و همسرش که پزشک دهکده است). تلاش برای قرار نگرفتن تحت سیطره و یا ایژه نبودن شباهت بسیار مهم دو شخصیت اصلی است. سوژه که فاعل و عامل است و ایژه آن چیز و یا آنکه تحت سیطره سوژه است. هر دو شخصیت اصلی برای رها شدن از سلطه در تلاش هستند و تا پای از دست دادن جانشان پیش می‌روند. هر دو شخصیت خود نابودگر هستند و یا به عبارتی دیگر آگاهانه به نابودگری پرداخته‌اند. در شخصیت اختر رابطه‌ی بین الاذهانی بین او و شخصیت مقابلش گرگ در چند مرحله صورت گرفته است. شخصیت‌های مقابل در دو داستان در تلاش هستند که هویت را از شخصیت اصلی بگیرند و یا آن را تغییر دهند. این شخصیت‌ها همچنین محدودیت‌ها می‌شکنند و به شخصیت اصلی نزدیک می‌شوند. در هر مرحله گرگ به خانه اختر نزدیک می‌شود و در داستان دوم آنتوانت در اتاقی بدون منفذ محصور است در حالی که او همسر روچستر و بانوی خانه بوده است. شخصیت‌های مکمل هر دو داستان در تقسیم بندی نقش و هویت که در مبانی نظری بیان شد، هر دو دارای نقش هستند: یکی دکتر و دیگری معلم خصوصی.

نویسندگان این دو داستان، هر دو با مهارت کامل به بازنمایی هویت پرداخته است. تصویرسازی گلشیری در فضایی کوچک که پوشیده از برف است و گرگی که در میان برف‌ها به شخصیت اصلی نزدیک می‌شود. عنصر استعمارگر در داستان گرگ موجودی وحشی است، و در داستان دریا آقای روچستر و در مقابل مستعمره اختر و آنتوانت هستند. اما مواجهه‌ی این دو شخصیت با عامل استعمار متفاوت است و بازنمایی آن به شکلی متفاوت صورت گرفته است. آنتوانت در اثر فشاری که در مکان محصورش داشته، تلاش می‌کند تا به هر نحوی راه مفر بیابد و در انتها هم با دزدیدن کلید اتاق راه را می‌یابد. اما اختر با گرگ مواجه می‌شود، در چشمان او خیره می‌شود و به نحوی رابطه‌ی بین الاذهانی بین آنها شکل می‌گیرد. در این مواجهه شخصیت اصلی با این واکنش به نظر می‌رسد، قصد دارد رابطه‌ای با استعمارگر برقرار سازد. این در حالی که آنتوانت قصد از بین بردن استعمار را دارد و با به آتش

کشیدن خانه و آسیب به دیگران تلاش کرده که دیده شود. شخصیت گرگ در این داستان یک موجود بزرگ که از بقیه گرگ‌ها بزرگ‌تر است و نویسنده با بیانی استعاری به شخصیتی اشاره دارد که قصد گرفتن هویت را دارد اما در داستان دریا، شخصیت‌پردازی خیال‌پردازانه نیست و داستان روایتی منطقی داشته و دور از ذهن نیست. پایان داستان گرگ مانند داستان دریای پهناور سارگاسو مشخص نیست. بنابراین، ذهن خواننده همچنان درگیر این مواجهه‌ی پایانی شخصیت اصلی و گرگ است. با این توصیف داستان گرگ از لحاظ شخصیت‌پردازی با هدف غایی حفظ هویت با توجه به مولفه‌های ذکر شده، ادبی‌تر بوده است. به عبارت دیگر، استفاده از خیال‌پردازی، استعاره، پایان باز، رابطه‌ی بین ال‌ذهانی بین نمادهای استعماری و مستعمره و خودنابودگری در رسیدن به هدف غایی مولفه‌هایی هستند که می‌توانند در این ارزیابی مورد توجه قرار داد. در نتیجه، هر دو شخصیت اصلی داستان با شرایط تقریباً یکسان تلاش داشتند از هویت خود در مقابل دیگری سلطه‌جو محافظت کنند و نویسندگان این دو داستان با انتخاب جنس زن برای شخصیت اصلی داستان خود، این تلاش را مهم‌تر جلوه داده‌اند. زانی که جایگاه مهمی در جامعه‌ی خود نداشته‌اند اما برای حفظ هویت خود بسیار می‌کوشند و این تلاش به یک سرزمین و ملت و یا دوره‌ای خاص اختصاص ندارد.

منابع

- امیری، سیروس، و فلاح، بهمن. (۱۳۹۸). «تحلیل عملکرد شگردهای ادبی در داستان کوتاه گرگ اثر هوشنگ گلشیری». *ادب فارسی* (دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران)، ۹(۲) (پیاپی ۲۴)، ۱۱۷-۱۳۲.
- بارانی، محمد. جعفری قورتانی، زهره. (۱۳۹۱). «شخصیت‌پردازی در داستان کوتاه گرگ اثر هوشنگ گلشیری». *پژوهش‌های ادبی و بلاغی*. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- بنی طالبی امین، میرزاییان پیروش. (۱۳۹۹). «تصویر شخصیت اصلی در داستان‌های کوتاه هوشنگ گلشیری بعد از انقلاب اسلامی». *زبان و ادبیات فارسی*. ۲۸ (۸۹): ۷۷-۵۳.
- رایس جین. (۱۳۸۷). *گردابی چنین هایل*. ترجمه گلی امامی. تهران: کتاب پنجره.
- جعفری، زهره. (۱۳۹۱). بررسی عناصر داستانی در پنج داستان کوتاه هوشنگ گلشیری. پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد. دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه سیستان و بلوچستان.
- کاظمی، معراج، ملکی، ناصر، فلاح، بهمن. (۱۳۹۵). «خوانشی روانکاوانه از داستان کوتاه گرگ اثر هوشنگ گلشیری». *جستارهای ادبی*. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- گلشیری، هوشنگ. (۱۳۸۲). *نیمه‌تاریک ماه*. تهران: نیلوفر.
- میرعابدینی، حسن. (۱۳۹۵). *صد سال داستان‌نویسی در ایران*. تهران: چشمه.
- نظری منظم، هادی. (۱۴۰۰). چند مؤلفه پسااستعماری در رمان موسم الهجرة الی الشمال طیب صالح. *مطالعات بین‌رشته‌ای ادبیات، هنر و علوم انسانی*، ۱ (۲)، ۲۲۸-۲۰۳.
- نکویان جزی، نسرین. (۱۳۹۳). «جنون، هویت جنسی وسلطه: خوانش فوکویی رمان دریای پهناور سارگاسو اثر جین رایس». *فاضل اسدی امجد*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تربیت معلم تهران.
- وفا، امیرحسین. (۱۴۰۰). در جستجوی سخن فرودست در ادبیات تطبیقی. *مطالعات بین‌رشته‌ای ادبیات، هنر و علوم انسانی*، ۱ (۲)، ۸۲-۶۳.
- Ashcroft, B. Gareth G, and Helen T. (2013). *Post-Colonial Studies: The Key Concepts*. London: Routledge.
- Bhabha, H. (1994). *The Location of Culture*. London and New York: Routledge.
- Bronte, Ch. (1897). *Jane Eyre*. London: Service & Paton.
- Castells, M. and Castells, M. (2004). *The Power of Identity*. Malden, Mass.: Blackwell Publishing.

- Fanon, F. (1952). *Black Skin, White Masks*. New York: Grove Press.
- Fanon, F. (1965). *A dying colonialism*. Trans. Haakon Chevalier. Grove Press.
- Jary, D., and Jary, J. (2008). *Collins Dictionary of Sociology*. London: HarperCollins.
- Gandhi, L. (1998). *Postcolonial Theory: A Critical Introduction*. Columbia University press.
- Gilbert, S. M., & Gubar, S. (1979). *The Madwoman in the Attic: the woman writer and the nineteenth-century literary imagination*. Yale University Press.
- Morton, S. (2003). *Gayatri Chakrovorty Spivak*. London: Routledge.
- Moosavinia, S. R., Azarpanah, A., & Joukar, M. (2017). Indeterminacy, Discovery and Polyphony in Houshang Golshiri's Short Stories. *Persian Literary Studies Journal*, 6(9), 23-43.
- Rhys, J. (1965). *Wide Sargasso Sea*. London: Penguin Books.
- Spivak, G. Ch. (1985). "Three Texts of three women and a critique of Imperialism". *Critical Inquiry*(xii)Autumn, pp.243-61. New York: Routledge.

